

امام رضا (علیه السلام) و مأمون

<?xml encoding="UTF-8?">

نگرشی بر تاریخ در کتابهای تاریخی چنین می‌خوانیم که مامون نخست پیشنهاد خلافت به امام کرد (1)، ولی امام شدیداً از پذیرفتن آن خودداری نمود. مدتها مامون می‌کوشید که امام را به پذیرش این مقام قانع گرداند، ولی موفق نمی‌شد. می‌گویند این کوششها به مدت دو ماه در «مرو» ادامه یافت که امام همچنان از پذیرفتن پیشنهاد وی امتناع می‌ورزید. (2)

مامون به امام می‌گفت: «... ای فرزند رسول خدا، من به فضیلت، علم، زهد، پارسایی و خدا پرستیت پی بردم و دیدم که تو از من به خلافت سزاوارتری...».

امام پاسخ داد: «با پارسایی در دنیا امید نجات از شر آن را دارم، با خویشتن‌داری از گناهان، امید دریافت‌بهره‌ها دارم، و با فروتنی در دنیا مقام عالی نزد خدا می‌طلبم...»

مامون می‌گفت: می‌خواهم خود را از خلافت معزول کنم و آن را به تو واگذارم و خود نیز با تو بیعت کنم؟! امام پاسخ داد: اگر این خلافت از آن تست، پس تو حق نداری این جامه‌خدایی را از تن خود به در آورده بر قامت‌شخص دیگری بپوشی، و اگر خلافت مال تو نیست، پس چگونه چیزی را که مال تو نیست، به من می‌بخشایی؟» (3)

با این همه مامون گفت: تو ناگزیر از پذیرفتن آنی!!

امام پاسخ داد: هرگز این کار را با طیب خاطر نخواهم کرد... .

روزها و روزها مامون در متقاعد ساختن امام کوشید و پیوسته فضل و حسن را به نزدش می‌فرستاد و بالاخره هم مایوس شد از اینکه امام خلافت را از وی بپذیرد.

روزی ذوالرئاستین، وزیر مامون، در برابر مردم ایستاد و گفت: شگفتا! چه امر شگفت‌آمیزی می‌بینم! می‌بینم که امیرالمؤمنین مامون خلافت را به رضا تفویض می‌کند، ولی او نمی‌پذیرد. رضا می‌گوید: در من توان این کار نیست و هرگز نیرویی برای آن ندارم... من هرگز خلافت را اینگونه ضایع شده نیافتم». (4)

پذیرفتن ولیعهدی با تهدیدتلاش مامون برای متقاعد ساختن امام از کتابهای تاریخ و روایت چنین بر می‌آید که مامون به راههای گوناگونی تلاش برای اقناع امام می‌کرد. از زمانی که امام هنوز در مدینه بود این تلاشها شروع شد و پیوسته مامون با وی مکاتبه می‌کرد که آخر هم به نتیجه‌ای نرسید.

سپس «رجاء بن ابی ضحاک» را که از خویشان فضل بن سهل بود (5)، مامور برای انتقال امام به مرو کرد. امام را برغم عدم تمایل قلبیش به این شهر آوردند و در آنجا مامون دوباره کوششهای خود را شروع کرد. مدت دو ماه کوشید و حتی به تصریح یا کنایه امام را به قتل هم تهدید می‌کرد، ولی امام هرگز زیر بار نرفت. تا سرانجام از هر سو زیر فشار قرار گرفت که آنگاه با نهایت اکراه و در حالی که از شدت درماندگی می‌گریست، مقام ولیعهدی را پذیرفت.

این بیعت در هفتم رمضان به سال 201 هجری انجام گرفت.

برخی از دلایل ناخشنودی امام(علیه السلام)

متونی که در این باره به دست ما رسیده آن قدر زیاد است که به حد تواتر رسیده. ابوالفرج می‌نویسد: «... مامون، فضل و حسن، فرزندان سهل، را نزد علی بن موسی(علیه السلام) روانه کرد. ایشان به وی مقام ولیعهدی را پیشنهاد کردند، ولی او نپذیرفت - آنان پیوسته پیشنهاد خود را تکرار کردند و امام همچنان از پذیرفتنش ابا می‌کرد، تا یکی از آن دو نفر زبان به تهدید گشود، دیگری نیز گفت، بخدا سوگند که مامون مرا دستور داده تا گردنت را بزنم اگر با خواست او مخالفت کنی». (6)

برخی دیگر چنین آورده‌اند که مامون به امام(علیه السلام) گفت: ای فرزند رسول خدا، اینکه از پدران خود داستان مسموم شدن خود را روایت می‌کنی، آیا می‌خواهی با این بهانه جان خود را از تن در دادن به این کار آسوده سازی و می‌خواهی که مردم ترا زاهد در دنیا بشناسند؟

امام رضا پاسخ داد: بخدا سوگند، از روزی که او مرا آفریده هرگز دروغ نگفته‌ام، و نه بخاطر دنیا زهد در دنیا را پیشه کرده‌ام، و در ضمن می‌دانم که منظور تو چیست و تو برآستی چه از من می‌خواهی.

- چه می‌خواهم؟

- آیا اگر راست‌بگویم در امان هستم؟

- بلی در امان هستی - تو می‌خواهی که مردم بگویند، علی بن موسی از دنیا روی‌گردان نیست، اما این دنیا است که بر او اقبال نکرده. آیا نمی‌بینید که چگونه به طمع خلافت، ولیعهدی را پذیرفته.

در اینجا مامون برآشفست و به او گفت: تو همیشه به گونه ناخوشایندی با من برخورد می‌کنی، در حالی که ترا از سطوت خود ایمنی بخشیدم. بخدا سوگند، اگر ولیعهدی را پذیرفتی که هیچ، و گرنه مجبورت خواهم کرد که آن را بپذیری. اگر باز همچنان امتناع بورزی، گردنت را خواهم زد (7).

امام رضا(علیه السلام) در پاسخ ریان که علت پذیرفتن ولیعهدی را پرسیده بود، گفت:

«... خدا می‌داند که چقدر از این کار بدم می‌آمد. ولی چون مرا مجبور کردند که از کشتن یا پذیرفتن ولیعهدی یکی را برگزینم، من ترجیح دادم که آن را بپذیریم. ... در واقع این ضرورت بود که مرا به پذیرفتن آن کشانید و من تحت فشار و اکراه بودم. ...» (8)

امام حتی در پشت نویس پیمان ولیعهدی این نارضایتی خود و به سامان نرسیدن ولیعهدی خویش را بر ملا کرده بود. (9)

پیشنهاد خلافت تا چه حد جدی بود؟

این پیشنهاد هرگز جدی نبود!

در پیش برایتان گفتیم که مامون نخست به امام رضا(علیه السلام) پیشنهاد کرد که خلافت را بپذیرد، و این پیشنهاد را بسیار با اصرار هم عرضه می‌داشت، چه در مدینه و چه در مرو، و سرانجام حتی امام را به قتل هم تهدید کرد، ولی هرگز موفقیتی به دست نیاورد.

پس ازین نومیدی، مامون مقام ولیعهدی را پیشنهاد به او کرد، ولی دید که امام باز از پذیرفتنش امتناع می‌ورزد. آنگاه او را تهدید به قتل کرد و چون این تهدید را امام جدی تلقی کرد، دیگر خود را مجبور یافت که ولیعهدی را بپذیرد.

اکنون دو سؤال مطرح می‌شود:

یکی آنکه آیا مامون مقام خلافت را بطور جدی به امام عرضه می‌داشت؟

دوم آنکه، در صورت جدی نبودن این پیشنهاد، اگر امام جواب مثبت به او می‌داد و خلافت را می‌پذیرفت، مامون

چه موضعی را می‌خواست اتخاذ کند؟

پاسخ به سؤال نخست حقیقت آن است که تمام قرائن و شواهد دلالت بر جدی نبودن پیشنهاد دارند. زیرا مامون را در پیش به خوبی برایتان معرفی کردیم. مردی که چنان برای خلافت حرص می‌زد که بناچار دست به خون برادر خویش بیالود و حتی وزرا و فرماندهان خود و دیگران را نیز به قتل می‌رسانید و باز برای نیل به مقام، آن همه شهرها را به ویرانی کشانده بود، دیگر قابل تصور نبود که همین مامون به سادگی دست از خلافت بردارد و بیاید با اصرار و خواهش آن را به کسی واگذارد که نه در خویشاوندی مانند برادر به او نزدیک بود، نه در جلب اطمینان به پای وزرا و فرماندهانش می‌رسید.

آیا می‌توان از مامون پذیرفت که تمام فعالیت‌هایش از جمله قتل برادر، همه به خاطر مصالح امت صورت می‌گرفت و او می‌خواست که راه خلافت را برای امام رضا (علیه السلام) باز کند؟!

چگونه می‌توان بین تهدیدهای او به امام و جدی بودن پیشنهاد مزبور، رابطه معقولی برقرار کرد؟

اگر او توانسته بود با تهدید مقام ولیعهدی را به امام بقبولاند پس چرا در قبولاندن خلافت، همین زور و اجبار را بکار نگرفت؟

پس از امتناع امام، دلیل اصرار مامون چه بود، و چرا امام را به حال خود رها نکرد، و چرا باز هم آنهمه زورگویی و اعمال قدرت؟

اگر مامون براستی می‌خواست امام را بر مسند خلافت مسلمانان بنشانند، پس چرا تاکید می‌کرد که برای رفتن به بارگاهش، از راه کوفه و قم نرود؟ او بخوبی می‌دانست که در این دو شهر مردم آمادگی داشتند که شیفته امام گردند.

باز اگر مامون راست می‌گفت پس چرا دوبار جلوی امام را در مسیر رفتن به نماز عید گرفت؟ آری، او می‌ترسید که اگر امام به نماز بایستد، پایه‌های خلافتش به تزلزل افتد.

همچنین، اگر او امام را حجت‌خدا بر خلق می‌دانست و به قول خودش او را داناترین فرد روی زمین باور داشت، پس چرا می‌خواست نظری بر وی تحمیل کند که او آن را به صلاح نمی‌دید، و چرا بالاخره امام را آنهمه تهدید می‌کرد؟

در پایان، آیا آن رفتار خشن و غیر انسانی که مامون پیش از بیعت و بعد از آن، و در طول زندگانی امام و هنگام وفاتش، با او و با علویان در پیش گرفته بود؟ چگونه قابل توجیه بود؟

مامون خود دلیل می‌آوردشایان تذکر آنکه مامون هرگز خود را آماده پاسخ به این سؤالها نکرده چه می‌بینیم در توجیه اقدام خویش منطق استواری برنگزیده بود. او گاهی می‌گفت که می‌خواهد پاداش علی بن ابیطالب را در حق اولادش منظور بدارد. (10)

گاهی می‌گفت انگیزه‌اش اطاعت از فرمان خدا و طلب خشنودی اوست که با توجه به علم و فضل و تقوای امام رضا می‌خواهد مصالح امت اسلامی را تامین کند. (11)

و زمانی هم می‌گفت که او نذر کرده در صورت پیروزی بر برادر مخلوعش امین، ولیعهدی را به شایسته‌ترین فرد از خاندان ابیطالب به سپرد. (12)

این توجیه‌های خام همه دلیل بر عدم توجه مامون بود به پیشبینی‌های لازم جهت پاسخ به سؤالهای انتقادآمیز، و از این روست که آنها را در تناقض و ناهماهنگی می‌یابیم.

هر چند کتابهای تاریخی به دو سؤالی که ما عنوان کردیم نپرداخته‌اند، ولی ما شواهد بسیاری یافته‌ایم بر این

مطلب که مردم نسبت به آنچه که در دل مامون می‌گذشت، بسیار شك روا می‌داشتند. از باب مثال، صولی و قفطی و دیگران داستان «عبد الله بن ابی‌سهل نوبختی» ستاره‌شناس را چنین نقل کرده‌اند که وی برای آزمایش مامون اظهار داشت که زمان انتخاب شده برای بستن بیعت ولیعهدی، از نظر ستاره‌شناسی، مناسب نمی‌باشد. اما مامون که اصرار داشت بیعت حتما باید در همان زمان بسته شود برای هر گونه تاخیر یا تغییر در وقت، وی را به قتل تهدید می‌کرد. (13).

امام هدفهای مامون را می‌شناخت در فصل «پیشنهاد خلافت و امتناع امام از پذیرفتن آن» موضع او را بیان کردیم. در آنجا در یافتیم که امام به جای موضع سازشگرانه یا موافق در برابر پیشنهاد خلافت، خیلی سر سخته به مقاومت می‌کرد.

چرا؟ زیرا که او به خوبی در یافته بود که در برابر يك بازی خطرناکی قرار گرفته که در بطن خود مشکلات و خطرهای بسیاری را هم برای خود او، هم برای علویان و هم برای سراسر امت اسلامی، می‌پرورد. امام بخوبی می‌دانست که قصد مامون ارزیابی نیت درونی اوست یعنی می‌خواست بداند آیا امام براستی شوق خلافت در سر می‌پروراند، که اگر اینگونه است هر چه زودتر به زندگیش خاتمه دهد. آری، این سرنوشت افراد بسیاری پیش ازین بود، مانند محمد بن محمد بن یحیی بن زید (همراه ابو السرایا)، محمد بن جعفر، طاهر بن حسین، و دیگران. . . و دیگران. .

از این گذشته، مامون می‌خواست پیشنهاد خلافت را زمینه‌ساز برای اجبار بر پذیرفتن ولیعهدی بنماید. چه همانگونه که در فصل «شرایط بیعت» گفتیم چیزی که هدفها و آرزوهای وی را بر می‌آورد قبول ولیعهدی از سوی امام بود نه خلافت. پس به این نتیجه می‌رسیم که مامون هرگز در پیشنهاد مقام خلافت جدی نبود ولی در پیشنهاد مقام ولیعهدی چرا.

پاسخ به سؤال دوم

سؤال این بود:

اگر امام پیشنهاد مامون را جدی تلقی کرده خلافت را می‌پذیرفت، در آن صورت مامون چه موضعی اتخاذ می‌کرد؟ ممکن است پاسخ اینگونه دهیم که مامون بخوبی خود را آماده مقابله با هر گونه رویداد از این نوع کرده بود، و اساسا می‌دانست که برای امام غیر ممکن است که در آن شرایط پیشنهاد خلافت را بپذیرد، چه هرگز آمادگی برای این کار را نداشت و اگر هم تن به آن در می‌داد عملی افتخار آمیز و غیر قابل توجیه بود. امام می‌دانست که اگر قرار باشد زمام خلافت را خود به دست بگیرد باید به عنوان رهبر راستین ملت، حکومت حق و عدل را بر پا کند، یعنی احکام خدا را مانند جدش پیامبر (ص) و پدرش علی (علیه السلام) مو به مو به مرحله اجرا درآورد. ولی چه باید کرد که مردم توان پذیرفتن چنان حکومتی را نمی‌داشتند. درست است که به لحاظ احساسات همراه اهل بیت بودند، ولی هرگز تربیت صحیح اسلامی نیافته بودند تا بتوانند احکام الهی را به آسانی پذیرا شوند. ملتی که به زندگی در حکومت عباسی و پیش از آن به شیوه حکومت بنی امیه خو گرفته بودند، اجرای احکام خداوند امری نا مانوس برایش به شمار می‌رفت و از این رو به زودی سر به تمرد بر می‌آورد. مگر علی (علیه السلام) نبود که می‌خواست احکام خدا را بر مردمی اجرا کند که خودشان آنها را از زبان پیغمبر (ص) شنیده بودند، ولی به جای حرف شنوی با آن همه تمرد و مشکل برخورد کرد؟ اکنون پس از گذشتن

دهها سال و خو گرفتن مردم با کژی و انحراف و عجین شدن سنتهای ناروا با روح و زندگی مردم، چگونه امام رضا(علیه السلام) می‌توانست به پیروزی خود امیدوار باشد؟

همچنین، در جایی که ابو مسلم جان شصت هزار نفر را در زندانها گرفته بود و این قربانیان افزون بر صدها هزار قربانی دیگرش بود که در میدانهای جنگ طعمه شمشیرهای سپاهیاناش گردیده بودند.

در جایی که شورش «ابوالسرایا» مامون را به تحمل هزینه و ضایعات دویست هزار سرباز مجبور ساخته بود. و در جایی که هر روز از هر گوشه‌ای علیه حکومتی که درست در مسیر شهوات مردم گام برمی‌داشت، ندایی به اعتراض برمی‌خاست. .

در چنین شرایطی آیا امام می‌توانست خود را مصون از تمرد هواپرستان - که بیشتر مردم بودند - و نیز کید دشمنان بداند. شکی نبود که تعداد این گروه افراد پیوسته رو به افزونی می‌نهاد و در برابر امام به خاطر حکومت و روشی که با آن بیگانگی داشتند، صف آرایی می‌کردند.

درست است که دلهای مردم با امام رضا (علیه السلام) بود، ولی شمشیرهایشان بزودی علیه خود او از نیامها در می‌آمد، درست همانگونه که با پدران وی اینچنین کردند. یعنی هر بار که حکومتی از نظر شهوات و خواهشهای صرف مادی خوشایند مردم نبود چنین عکس العمل شومی در برابرش ابراز می‌کردند.

حکومت امام رضا اگر می‌خواست کاری اساسی انجام دهد باید ریشه انحراف و فساد را بخشکاند. و برای این منظور پیش از هر چیز باید دست غاصبان را از اموال مردم کوتاه کرده، زورگویان را بر جای خودشان بنشانند.

همچنین باید هر صاحب مقامی را که به ناحق بر مسندی نشسته بود، از جایگاهش پایین بکشد.

علاوه بر این، اگر می‌خواست افراد را بر پستها و مقامهای مملکتی بگمارد هر گونه عزل و نصبی را طبق مصالح امت اسلامی انجام می‌داد و نه مصلحت‌شخص فرمانروایان یا قبیله‌ها. در آن صورت، طبیعی بود که قبایل بسیاری را بر ضد خود می‌شورانید، چه رهبران‌شان - چه عرب و چه فارس - نقش مهمی در پیروزی هر نهضتی بازی کرده تداوم و کامیابی هر حکومتی را نیز تضمین می‌کردند.

بنابراین، اگر قرار بود امام در پاسداری از دین خود ملاحظه کسی را نکند، و از سوی دیگر موقعیت خود را نیز در حکومت اینگونه ضعیف می‌یافت و خلاصه نیرو و مدد کافی برای انجام مسؤولیتها برای خویشتن نمی‌دید، پس حکومتش چه زود با نخستین تندبادی که بر می‌خاست، از هم فرو می‌ریخت. مگر آنکه می‌خواست نقش حاکم مطلق را بازی کند که برای سلطه و قدرت خویش هیچ قید و حدی را شناسد.

اینها که گفتیم رویدادهای احتمالی در زمانی بود که فرض می‌کردیم امام رضا در آن شرایط خلافت را می‌پذیرفت و مامون و دیگر عباسیان هم ساکت نشسته، نظاره‌گر اوضاع می‌شدند. در حالی که این فرض حقیقت ندارد، چه آنان در برابر از دست دادن قدرت و حکومت، به شدیدترین عکس‌العملها دست می‌یازیدند.

اکنون پاسخ دیگری برای سؤال عنوان شده بیابیم. مامون در آن زمان همه قدرت را قبضه کرده بود و عملاً همه گونه وسایل و امکانات را در اختیار داشت. حال اگر شیوه حکمرانی امام را رضایتبخش نمی‌دید، براحتی

می‌توانست حساب خود را تصفیه کند و وسایل سقوط امام را فراهم آورد. بنابراین، می‌بینیم که امام بیش از دو راه نداشت: یا باید به مسؤولیت واقعی خود پایبند باشد و همه اقدامات لازم را در جهت اصلاحات ریشه‌ای در

تمام سطوح انجام بدهد و مامون و دار و دسته‌اش را نیز همینگونه تصفیه کند. یا آنکه مسؤولیت فرمانروایی را تنها در حدود اجرای خواسته‌های مامون بپذیرد، و در واقع این مامون و دار و دسته فاسدش باشند که حکمران حقیقی بشمار روند.

در صورت اول، امام خویشتن را در معرض نابودی قرار می‌داد، چه نه مردم و نه مامون و افرادش هیچکدام تاب تحمل چنان نظامی را نداشتند و به همین بهانه کار امام را می‌ساختند.

در صورت دوم، جریان امر بیشتر به زیان امام و علویان و تمام امت اسلامی تمام می‌شد، چه اهداف و آمال مامون از طریق تمام وسایل ممکن اجرا می‌شد.

علاوه بر اینها، اینکه مامون خلافت را به امام رضا (علیه السلام) عرضه می‌داشت معنایش آن نبود که خود از هرگونه امتیازی چشم پوشیده بود، و دیگر هیچگونه سهمی در حکومت نمی‌طلبید. بلکه بر عکس برای خود مقام وزارت یا ولیعهدی امام را در نظر گرفته بود مامون می‌خواست امام را بر مسند يك مقام ظاهری و صوری بنشاند و خود در باطن تعزیه گردان صحنه‌ها باشد. در این صورت نه تنها ذره‌ای از قدرتش کاسته نمی‌شد که موقعیتی نیرومندتر هم می‌یافت. مامون در زیرکی نابغه بود و نقشه تفویض لاف‌ت‌به امام به منظور رهانیدن مقام خود از هر گونه آسیب‌پذیری، طرح شده بود. او می‌خواست از علویان اعتراف بگیرد که حکومتش قانونی است و بزرگترین شخصیت در میان آنان را در این بازی و صحنه‌سازی وارد کرده بود.

پاورقی ها :

(1) بر این موضوع تصریح شده در البداية و النهاية / 10 / ص 250 - الآداب السلطانية، الفخری / ص 127 - غاية الاختصار / ص 67 - ینابیع المودة، حنفی / ص 384 - مقاتل الطالبین، و بسیاری دیگر. سیوطی در تاریخ الخلفاء آورده که «حتی گفته‌اند او می‌خواست خود را خلع کند و خلافت را به او بسپارد. . .» اما وی او را از این کار بازداشت.

(2) عیون اخبار الرضا / 2 / ص 149 - بحار / 49 / ص 134 - ینابیع المودة و سایر کتابها.

(3) عبارت تاریخ الشيعة / ص 51 و 52 این است:

«اگر خلافت حقی است که برای تو از سوی خدا شناخته شده، پس نمی‌توانی آن را از خود جدا سازی و به دیگری واگذاری. و اگر چنین حقی برایت نیست، پس چگونه چیزی را که نداری به من می‌بخشایی. . .».

(4) مراجعه کنید به: روضة الواعظین / 1 / ص 267 و 268 و 269 - اعلام الوری / ص 320 - علل الشرايع / 1 / ص 236 - ینابیع المودة / ص 384 - امالی صدوق / ص 42 و 43 - الارشاد / ص 310 - كشف الغمة / 3 / ص 65، 66 و 87 - عیون اخبار الرضا / 2 / ص 149 و 140 - المناقب / 4 / ص 363 - الکافی / 1 / ص 489 - بحار / 49 / ص 129، 134 و 136 - معادن الحکمة، و تاریخ الشيعة، و مثير الاحزان / ص 261 - شرح میمیه ابی‌فراس / ص 164 و 165 - غاية الاختصار / ص 68.

(5) می‌گویند: او عمویش و یکی از فرماندهان بود که مامون او را مدتی فرماندار خراسان کرد. ولی بر اثر سوء رفتار عزل شد.

(6) مقاتل الطالبین / ص 562 و 563 و نزدیک به این مطلب چیزی در ارشاد مفید / ص 310 و سایر کتابها یافت می‌شود.

(7) در این باره مراجعه شود به: مناقب آل ابی‌طالب / 4 / ص 363 - امالی صدوق / ص 43 - عیون اخبار الرضا / 2 / ص 140 - علل الشرايع / 1 / ص 238 - میراث الاحزان / ص 261 و 262 - روضة الواعظین / 1 / ص 268 - بحار / 49 / ص 129 و سایر کتابها.

(8) علل الشرايع / 1 / ص 239 - روضة الواعظین / 1 / ص 268 - امالی صدوق / ص 72 - بحار / 49 / ص 130

- عیون اخبار الرضا / 2 / ص 139.

(9) در موضوع اجبار امام (علیه السلام) به امضای سند ولیعهدی به این منابع رجوع کنید: ینابیع المودة / ص 384 - مثير الاحزان / ص 261، 262، و 263 - كشف الغمة / 3 / ص 65 - امالی صدوق / ص 68، 72 - بحار / 49 / ص 129، 131 و 149 - علل الشرايع / 1 / ص 237 و 238 - ارشاد مفید / ص 191 - عیون اخبار الرضا / 1 / ص 19 و جلد 2 / ص 139 تا 141 و 149 - اعلام الوری / ص 320 - الخرائج و الجرائح و دیگر کتابها.
(10) - الآداب السلطانية، الفخري / ص 219 - بحار / 49 / ص 312 - تاریخ الخلفاء، سیوطی / ص 308 - التذكرة، ابن جوزی / ص 356. از شذرات الذهب ابن عماد نیز نقل شده است.

(11) این موضوع را در سند ولیعهدی تصریح نموده است.

(12) الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی / ص 241 - مقاتل الطالبین / ص 536 - اعلام الوری / ص 320 - بحار / 49 / ص 143 و 145 - اعیان الشیعة / 4 / بخش 2 / ص 112 - عیون اخبار الرضا و ارشاد مفید و دیگر کتابها.
(13) تاریخ الحكماء / ص 222 و 223 - فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم / ص 142 - اعیان الشیعة / 4 / بخش 2 / ص 114 - بحار الانوار / 49 / ص 132 و 133 - عیون اخبار الرضا / 2 / ص 147 و 148 و دیگر منابع.
زندگی سیاسی هشتمین امام، ص 149